

انقلاب علیه سلطنت

بازخوانی آنچه در **انحلال شورای سلطنت و تاسیس شورای انقلاب** گذشت



سیدجلال الدین تهرانی، رئیس شورای سلطنت (نفر اول سمت چپ)/ عکس: موسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران



مهرداد خدیر
معاون سردبیر

۴۷ سال قبل و در چنین روزی و درست، یک روز بعد از آن که رهبری انقلاب، فرمان تشکیل «شورای انقلاب» را صادر کرده بود تا مقدمات انتقال از حکومت سلطنتی به «جمهوری اسلامی» را فراهم سازد، محمدرضا شاه پهلوی به خواست شاپور بختیار نخست‌وزیر تن داد و اعضای شورای سلطنت را تعیین کرد؛ اقدامی که دست‌کم به منزله پایان سلطنت‌شخص اوبود؛ بی‌آن که رسماً کناره گرفته باشد. زیراسه روز بعد کشور را ترک کرد در حالی که ولیعهد در ایران نبود و ملکه نیز شاه را همراهی می‌کرد و با این نگاه پایان سلطنت پهلوی را می‌توان نه ۲۲ بهمن یا حتی ۲۶ دی که همین ۲۳ دی ۱۳۵۷ دانست که فرمان تشکیل شورای سلطنت صادر شد در حالی که در میان ۹ عضو آن چند چهره ملی با گرایش به دکتر مصدق هم دیده می‌شد. هر قدر شورای انقلاب بی‌آن که اسامی اعضای آن اعلام شود گام مهم رهبری انقلاب رو به جلو و آمادگی برای تشکیل حکومت جدید بود تشکیل شورای سلطنت با فرمان شاه از سر استیصال می‌نمود؛ خاصه این که تنها یک هفته بعد رئیس آن- سیدجلال الدین تهرانی- به نوبل لوشاتورفت و نهم‌تا برای انجام شرط دیدار با آیت‌الله خمینی استعفا کرد که شورای سلطنت را هم غیرقانونی خواند و در غیاب او دیگری این مسئولیت را بر عهده نگرفت.

اعضای شورای سلطنت از این قرار بودند: شاپور بختیار نخست‌وزیر، محمد سجادی رئیس مجلس سنا، جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی، محمدعلی وارسته سناتور و عضو هیأت خلع‌ید در نهضت ملی شدن صنعت نفت به ریاست مهندس بازرگان، عبدالله انتظام مدیرعامل شرکت ملی نفت ایران، عبدالحسن علی‌آبادی دادستان کل پیشین و عضو هیأت خلع‌ید، ارتشبد عباس علی قرباغی رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران، سیدجلال الدین تهرانی نایب‌التولیه پیشین آستان قدس رضوی و علی‌قلی اردلان وزیر دربار. آنان در نخستین و شاید تنها نشست خود سیدجلال ۷۲ ساله را به ریاست شورای سلطنت و سناتور وارسته را به نیابت آن انتخاب کردند.

کار اما چنان از دست بختیار خارج شده بود که تنها ۵ روز بعد رئیس شورای سلطنت راهی پاریس شد تا با رهبر انقلاب دیدار کند. روابط قدیمی با روحانیون و اشتها نداشتن به فساد این امید را در او ایجاد کرد که از جانب آیت‌الله خمینی پذیرفته می‌شود اما امام قبول دیدار با او را مشروط به دو کار کرد: نخست این که از عضویت (و طبعاً ریاست) شورای سلطنت استعفا کند و شورای سلطنت را هم غیرقانونی بداند، با این دو کار البته پیرمرد به شهروندی عادی بدل می‌شد و دیدار او تمام و کمال به سود انقلاب بود و آورده‌ای نه برای شورای سلطنت و نه بختیار نداشت.

سیدجلال در متنی که اول بهمن ۵۷ نوشت (و کلمات آن به سبک برخی قدما می‌نویس‌ها نقطه ندارد) چنین آورده است: «قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف اینجانب، فقط برای حفظ مصالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود ولی شورای سلطنت (به سبب مسافرت اینجانب به پاریس برای نیل به اهداف اصلی) تشکیل نگردید. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت، به طوری که برای احترام به افکار عمومی مصلحت در آن بود که کناره‌گیری کنم و کناره‌گیری کردم. از خداوند و اجداد طاهرین و ارواح مقدسه اولیای اسلام مسألت دارم که مملکت و ملت

مسلمان ایران را در ظل عنایات حضرت امام عصر عجل‌الله تعالی فرجه از هر گونه گزند می‌مصون داشته و استقلال وطن عزیزمان را محفوظ‌فرمایند. محمدالحسینی سیدجلال الدین تهرانی.» منظور امام اما به تمامی تأمین نشده بود و در پی آن متن دوم را نوشت که در آن در اواسط متن این جمله اضافه شده است: «به طوری که برای احترام به افکار عمومی با توجه به فتوای حضرت آیت‌الله‌العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا، آن را غیرقانونی دانسته کناره‌گیری کردم.» سطر سطر این جمله تیر خلاص به سلطنت پهلوی است، آن هم تنها ۴ روز بعد از خروج شاه و قبل از پیروزی انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷. شاه رفته بود و شورای سلطنت هم عملاً منحل شده اما آن که فرمان می‌داد و اجرا می‌شد نه شاپور بختیار در تهران که امام خمینی در نوفل لوشاتو- دهکده‌ای در نزدیکی پاریس- بود. حکم شاه به بختیار برای نخست‌وزیری و سپس عضویت در شورای سلطنت مانع از پذیرش او به عنوان نیروی ضد شاه بود و هر چه توجیه می‌کرد که فرمان نخست‌وزیری بر اهماان کسی صادر کرده که حکم نخست‌وزیری دکتر مصدق را هم امضا کرده به خرج کسی نمی‌رفت چرا که حکایت شاه قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با شاه پس از آن به کلی متفاوت بود. با این توصیفات جای شگفتی است که چندان که باید و شاید به شورای سلطنت پرداخته نشده در حالی که خود به منزله قبول پایان سلطنت از جانب شخص شاه بود در حالی که ۲۵ سال قبل از آن و در پی خروج از کشور در ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ شورای سلطنت تشکیل نداده بود و گویا دکتر مصدق به علامه علی اکبر دهخدا پیشنهاد کرد شورای سلطنت را تشکیل دهد و همین هم بعد از کودتا برای آن یگانه فرهنگ ایران اسباب در سر فراوان شد تا جایی که در شرح واژه «بخور و نمیر» سرسته اشارتی کرده است.

قبل از شورای سلطنت اما شورای انقلاب و این یک به فرمان امام خمینی تشکیل شد اگر چه رسمیت و علنیت آن در ۲۲ دی بود و قبل تر عملاً تشکیل شده بود.

به موجب ۶ سند که دو سال قبل انتشار یافت مشخص شد هسته اولیه شورای انقلاب مرکب از این ۵ روحانی بوده است: «موسوی اردبیلی، بهشتی، باهنر، هاشمی‌فسنجانی و مطهری» و بعدتر دو تن اضافه شدند: «آیت‌الله خامنه‌ای و مهدوی‌کنی» و به پیشنهاد همین هفت نفر ۴ چهره ملی و غیر معمم اضافه شدند و به ۱۱ تن رسیدند: «مهندس بازرگان، احمدصدر حاج سیدجوادی، مصطفی کتیرایی و عزت‌الله سحابی.» از این چهار نفر البته دو تن در شورا نماندند و بعد از تشکیل دولت موقت، وقت خود را صرف امور اجرایی کردند اما مهندس کتیرایی در همان مدت کوتاه اساسنامه شورای انقلاب را نوشت و نزد امام برد و یادآوری تغییراتی که رهبر انقلاب در آن داد جالب است:

کتیرایی نوشته بود: «به حول و قوه الهی و بر اساس ابراز اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران نسبت به رهبری امام خمینی و به موجب حقوق ناشی از رهبری دینی، شورایی با عنوان شوروی انقلاب و بر طبق این اساسنامه تشکیل می‌شود» و امام این گونه تغییر داد و اصلاح کرد: «به حول و قوه الهی و بر اساس حقوق ناشی از رهبری دینی و سیاسی خمینی و به موجب ابراز اعتقاد اکثریت به ایشان، شورایی....» در اساسنامه همچنین آمده بود: «جمهوری دموکراتیک اسلامی» ولی امام روی واژه «دموکراتیک» را قلم گرفت تا «جمهوری اسلامی» باقی بماند. تغییر دیگر امام این است که روی عبارت «جنبش مجاهدانه ۲۷ ساله بعد از ملی شدن صنعت نفت» خط می‌کشد و عبارت قبلی را که به یک قرن مبارزات اشاره دارد کافی می‌داند.

درباره شوروی انقلاب این اشاره هم به نقل از خاطرات دکتر ابراهیم یزدی جالب است که ۴ روز قبل از صدور فرمان تشکیل آن و بعد از بازگشت والری ژیکساردستن رئیس جمهوری فرانسه از کنفرانس گوادلوپ دو مقام دولت فرانسه به دیدار رهبر انقلاب رفتند تا پیام جیمی کارتر رئیس جمهوری آمریکا را منتقل کنند. در خاطرات

دکتر یزدی چنین آمده:

«آن دو گفتند پزیدنت کارتر از ژیکساردستن خواسته‌اند این پیام را به شما برسانم: آیا بهتر نیست آیت‌الله مدتی را به سکوت و آرامش بگذرانند و اجازه دهند بختیار کار خود را انجام دهد؟ چون امکان دخالت ارتش جدی است و دخالت ارتش، اوضاع را بدتر خواهد کرد.»

کارتر در پوشش یک پرسش در واقع اعلام کرده بود از بختیار حمایت می‌کند و امام را تهدید کرده بود اگر ادامه دهد ارتش کودتا خواهد کرد. مطابق روایت دکتر یزدی امام در واکنش خود به شورای انقلاب اشاره می‌کند:

«به آمریکا اخطار می‌کنم اگر چنین کودتایی که می‌گویید صورت گیرد، مردم از چشم شما می‌بینند و اگر حسن نیت و اطلاع دارید، نگذارید این اتفاق بیفتد چون حکم جهاد مقدس باید داد. آقای کارتر ایران را به حال خود بگذارد تا من برای انتقال قدرت، شورای انقلاب را مرکب از افراد پاک‌دامن تشکیل دهم. در غیر این صورت امید آرامش نیست. از کودتای نظامی هم ملت نمی‌ترسد. اگر ایران را به حال خود بگذارید نه گرایش کمونیستی خواهد داشت نه به غرب.»

در ترکیب نهایی شورای انقلاب که ماه‌ها بعد ترکیب آن فاش شد دو جناح روحانیون و ملیون تقریباً به تسلاوی سهم دارند و هر جناح هم عملاً به دو بخش تقسیم می‌شود: روحانیون به ۵ عضو مؤسس حزب جمهوری اسلامی به اضافه طالقانی و مهدوی کنی و مطهری که زیر پرچم حزب نرفتند. غیر روحانیون و ملی‌ها هم به حلقه پیرامون مهندس بازرگان و غیر خود او مهندس سحابی و مهندس معین‌فرو و چهره‌های ملی دیگر مانند بنی‌صدر و قطب‌زاده.

در آن اسناد پیش گفته که دو سال پیش و درباره شوروی انقلاب منتشر شد نکات دیگری هم به جز اصلاحات امام جلب توجه می‌کند:

یکی تمایل امام به عضویت داریوش فروهر در شورای انقلاب است که با یادآوری صفت «پاک‌دامن» برای اعضای آن معنای مهم‌تری هم پیدا می‌کند دیگری همین یک سطر در مباحث مربوط به دستخط شخص امام به کار می‌آید. خط خود امام خمینی همین است که اینجا نوشته یا پیام تسلیت به شیخ ابوالقاسم خزعلی بعد از شهادت فرزند یا توصیه به رأی مجدد به مهندس موسوی در سال ۶۴ و اشعار منتشره در سال ۶۸ و موارد دیگر که رسمی تر نبوده به خط حجت‌الاسلام رسولی محلاتی است و البته با امضا و مهر امام و نشانه آنها هم این که قواعد نقطه‌گذاری و روی خط و مستقیم نوشتن و پاراگراف‌ها رعایت شده مانند پیام امام به میخائیل گورباچف آخرین رهبر اتحاد شوروی که در ابتدای کتابی که روزنامه اطلاعات از خاطرات او منتشر کرده منعکس شده است.

به موجب آن اسناد فهرست ۱۳ نفری مر حرم مطهری برای عضویت در شورای انقلاب و غیر خود او این چهره‌ها بودند: بازرگان، سحابی پسر، صدر حاج سیدجوادی، مصطفی کتیرایی، کریم سنجابی، دکتر ابراهیم یزدی، حسن حبیبی، هاشمی‌فسنجانی، عبدالکریم لاهیجی، عباس تاج و دکتر کاظم یزدی.

اسامی ۱۵ عضو نهایی که در سال ۵۸ نقش قوه مقننه و بعد از استعفای دولت موقت نقش قوه مجریه را هم ایفا کردند اما از این قرار بود و نشان می‌دهد چه تفاوت‌هایی با فهرست مطهری دارد: آیت‌الله خامنه‌ای، بهشتی، طالقانی، موسوی اردبیلی، هاشمی‌فسنجانی، باهنر، مطهری، مهدوی کنی، حبیبی، سحابی، معین‌فر، شبیانی، قطب‌زاده، بنی‌صدر و بازرگان. در مقاطعی البته مهندس موسوی هم شرکت داشته و قرار بوده خانم زهرا رهنورد هم به عنوان تنها زن شرکت کند ولی در نهایت این اتفاق رخ نداده است و فضای مردانه شورا تا پایان باقی می‌ماند.

اولین رئیس شورای انقلاب، مرتضی مطهری بود در حالی که تصور غالب از او چهره بیشتر فرهنگی و کمتر سیاسی بود و به جز دوران کوتاهی در سال ۱۳۴۲ هیچ‌گاه به زندان نیفتاد و با تندروی در حسینیة ارشاد موافق نبود و به خاطر مواضع انتقادی در قبال دکتر شریعتی و مجاهدین خلق تحت فشار جدی ساواک نبود. بعد از ترور او آیت‌الله طالقانی رئیس شورا شد و پس از درگذشت او عملاً آیت‌الله بهشتی ریاست شورای انقلاب را در دست گرفت و پس از ریاست جمهوری ابوالحسن بنی‌صدر و در غیاب نخست‌وزیر و با توجه به مسئولیت شورا در اداره قوه مجریه رئیس جمهور، رئیس شورا هم شد و با تشکیل اولین دوره مجلس شورای ملی که نام آن بعدتر به شورای اسلامی تغییر یافت، کار این شورا هم تمام شد.

جان کلام این است که شورایی که در ۲۲ دی ۱۳۵۷ به فرمان آیت‌الله خمینی تشکیل شد تا کار انتقال قدرت از سلطنت به جمهوری اسلامی را به انجام رساند، چنین کرد و ابتدا نخست‌وزیری بازرگان را پیشنهاد داد و سپس به قانون‌گذاری پرداخت و در ادامه نقش دولت را هم ایفا کرد و ۱۹ ماه دوام آورد ولی شورایی که ۲۳ دی ۱۳۵۷ برای کنترل اوضاع در غیاب پادشاه و ملکه و ولیعهد تشکیل شده بود تنها یک هفته بعد به تصریح رئیس آن غیرقانونی خوانده شد و نه تنها از ایفای نقش مورد نظر شاه برنجامد که بختیار هم نتوانست از آن برای پروژه خود بهره برد و از این دومی تنها یک نام در تاریخ ثبت شده است: سیدجلال الدین تهرانی که ۲۶ دی ۵۷ پای پلکان هوپلیماز شاه خواست با خاطری آسوده به سفر برومد ولی شاه با اضطراب به او گفت: «سید! پس رسالت من چه می‌شود؟» و سیدجلال در پاسخ گفت: «آخرین کسی که رسالت داشت، جد مطهر من بود. رسالت دیگری در کار نیست.»

تحلیل سیاستمدار



نتیجه احساس تبعیض و عدم دسترسی

هادی خانیکی، استاد دانشگاه در گفت‌وگو با ایرنا درباره تفاوت سرمایه اجتماعی در جنگ ۱۲ روزه و وضعیت فعلی و اعتراضات در ایران گفت: «با اینکه آن مقطع [جنگ ۱۲ روزه] هم وضعیت بحرانی و شکننده به وجود آمد، چهار شاخص مهم در آن وضعیت بحرانی قابل مشاهده بود. شاخص اول: شاهد ترمیم اعتماد و افزایش سرمایه اجتماعی در برابر تهدیدی که ایران در معرض قرار گرفت، بودیم و همه رصدهای تحولات جامعه ایران پیش از حمله، در میان حمله و پس از آن، نشان می‌داد اعتماد به دولت، نیروهای مسلح و مدافعان وطن و اعتماد جامعه به خودش بالا رفته بود و گرچه به صورت موقت در پی تهدید رخ داده بود، قابلیت داشت ادامه یابد اما متأسفانه بعد از جنگ به آن توجهی نشد. شاخص دوم: بالا رفتن تاب‌آوری جامعه بود؛ همین جامعه‌ای که با فقر، نارضایتی و کمبود روبه‌رو بود و با بالا آمدن خط فقر بخش مهمی از طبقات متوسط به کثر فرودستان ریزش کردند، تاب‌آوری بالایی نشان داد و در برابر کمبودها دیدیم که هیچ فروشگاه و پمپ‌بنزینی شلوغ نشد و ظرفیت‌های خانوادگی در تقویت این همبستگی به کار آمد اما بعد از جنگ به این هم توجهی نشد.»

او ادامه داد: «شاخص سوم: اپوزیسیون برانداز ایران که از وزن و اعتباری متناسب با شأن جامعه ایران و تحولاتی که در کشور رخ داده، بر خودار نبود، از آنجا که با دشمنان ایران همکاری و همراهی کرد، مقدار زیادی منزوی شد. شاخص چهارم: به طور نسبی امکان گفت‌وگو با سلاطین و دیدگاه‌های متفاوت سیاسی رخ داد و من بارها گفته‌ام مسئله‌ای که بتواند مشکل امروز ایران را حل کند و برای فردای ایران آورده‌ای داشته باشد و نقص‌ها و اشتباه‌ها را نشان دهد گفت‌وگوست و کار دشواری است. در شرایط جنگ، این امکان هم ایجاد شد اما از این ظرفیت به خوبی استفاده نشد. در نتیجه عوامل زمینه‌ای و تشدیدکننده به میدان آمدند و این اتفاقات ناگوار رخ داد که مهمترین ویژگی خطر زای آن تمایل به خشونت، دور شدن زمینه اعتماد و گفت‌وگو و قطبی شدن افکار عمومی است.»

خانیکی در بخش دیگری گفت: «این اعتراض‌ها نتیجه احساس تبعیض‌ها یا عدم دسترسی به فرصت‌هاست که جامعه حس می‌کند. روز به روز توان خودش را در همه زمینه‌ها بیشتر از دست داده و آفق پیش‌روی روشنی وجود ندارد که وضعیتش بهبود پیدا کند. در نتیجه جامعه در وضعیت روزمرگی یا اکتون‌زدگی قرار گرفته است.»

او درباره موضع دولت درباره این اعتراضات گفت: «حرکت دولت در به رسمیت شناختن اعتراض و حق دانستن اعتراض، به‌نظم گام مثبتی بود؛ به این دلیل که ما یک جامعه معترض رو به‌رو هستیم. مسلح نارضایتی‌ها در جامعه ما بالاست اما معترض بودن به معنای زوال جامعه یا رسیدن آن به نقاط بد و خشونت نیست؛ اعتراض می‌تواند علامت حیات جامعه و حتی برای نظام حکمرانی مفید باشد و علامت‌هایی بدهد تا اعتراض‌ها در سیاست اقتصادی و اجتماعی به عنوان داده‌هایی تلقی شود که مهمتر از دماسنج مثل هشدار دهنده عمل کند. متأسفانه در جامعه ما خیلی به این مسائل توجه‌نشد.»

ادامه سر مقاله

اگر از نیروهای منتقد و مخالف وضع موجود، این مطالبه مطرح می‌شود که دلخوری‌ها، انتقادات و گلایه‌های خود را نادیده بگیرند و در شرایط حساس (از انتخابات تا حمله خارجی و یا بحران و اعتراضات داخلی) به خاطر ایران و برای ایران به میدان بیایند؛ متقابلاً از تصمیم‌گیرندگان نظام سیاسی نیز انتظار می‌رود که نه فقط در سخن، بلکه در صحنه عمل و سیاست‌گذاری‌ها و تغییر مبنایی در شرایط کنونی که به گفته دبیر شورای عالی امنیت ملی، کشور در خطر جنگ داخلی و به گفته وزیر امور خارجه، همچنان دچار تهدید و احتمال حمله خارجی است؛ فوریت و ضرورتی بیش از پیش پیدا کرده است. خارج کردن کشور از دور باطل «اعتراض/برخورد» که پس از خروج آمریکا از برجام در سال ۱۳۹۷ به شکلی تقریباً هر ساله و هر بار با خشونت‌ها و شعارهای رادیکال‌تر تکرار شده است، نیازمند اقداماتی اساسی است که عموم جامعه و نخبگان را به این حس برساند که واقعاً قرار است تغییراتی در جهت منافع ملی ایران و «برای ایران» رخ دهد. اگر غیر از این باشد، ایران جز لغله‌ای زبانی و بی‌بهنای برای بقای در قدرت فهم نمی‌شود و معنایی نمی‌یابد.